

میشود. اشتباه خود را نمی‌پذیرد و در نتیجه اشتباهات بزرگتری هم مرتکب میگردد. برای او طرز نگاه داشتن چانه بیشتر از طرز تفکر اهمیت دارد.

متأسفانه در هند نصیب ما این شده است که اختلاطی از هر دو نوع مختلف اشخاص نظامی و غیر نظامی را داشته باشیم زیرا در ادارات دولتی هندی نیز کارمندان ما روشی نیمه نظامی دارند و در يك محیط استبدادی و از خود رضائی غرور آمیز کار میکنند و در نتیجه، هم چانه خشن سر بازی و هم ضعفهای غیر نظامی را توأم دادند.

بما میگویند که بر اثر «هندی ساختن» مقامات مختلف، هندیان در ارتش هم پیشرفت کرده‌اند و پیشرفتهای بیشتری هم خواهند داشت. بطوریکه تا سی سال آینده با کمی بیشتر ممکن است حتی يك ژنرال هندی هم در دستگهای ارتش هند پیدا شود.^۱

البته بدینقرار ممکن است که در ظرف مدتی در حدود صد سال کار «هندی ساختن» مقامات به پیشرفتهای مهمتری هم نائل آید. در اینجا شخص از خود میپرسد که چطور انگلستان در يك دوران بحرانی توانست برای خود در ظرف یکی دو سال يك ارتش چندین میلیونی تجهیز کند. لابد اگر از آن نوع مستشاران خیر اندیش که در هند برای ما دلسوزی میکنند در انگلستان هم میخواهند عمل کنند میگفتند که چنین اقدامی باید با حزم و احتیاط خیلی بیشتری صورت پذیرد و در چنین صورتی ممکن بود که جنگ خیلی پیش از آنکه این ارتشها تمرین و آزمایش خود را تمام کنند و برای جنگ آماده و حاضر شوند پایان رسیده باشد.

همچنین شخص ممکن است به فکر ارتش شوروی بیفتد که تقریباً از هیچ بوجود آمد و با دشمنان سرسخت و نیرومندی روبرو شد و بر آنها پیروز گردید و امروزیکی از نیرومندترین و مؤثر ترین دستگاههای جنگی جهان است. خوشبختانه آنها ژنرالهای با اصطلاح جنگ آزموده و جنگ شناسی از آن نوع که در هند بما ارزانی شده است برای خود نداشتند.

اکنون ما يك دانشکده نظامی در «دهرادون» داریم که فرزندان اشراف ما در آنجا خود را برای افسر شدن آماده میسازند. بما میگویند آنها در دفیله‌ها و رژه‌ها خیلی چالاک و شایسته هستند و بدون تردید افسران قابل تحسینی خواهند شد. اما گاهی از خود میپرسیم که این پرورش و تعلیماتی که به آنها می‌آموزند تا وقتی که با تعلیمات فنی و علمی جدید همراه نباشد چه فایده دارد. وضع پیاده نظام و سواره نظام ما امروز تقریباً

۱ - در ارتش هند در دوران تسلط بریتانیا تمام امرای ارتش و افسران عالی‌رتبه انگلیسی بودند و هندیان نمیتوانستند از رتبه سرهنگی بی‌الارا بدست آورند - م

بصورت زمان فالانژها و هنکهای رومی است منتها بعلت وجود تفنگها و سلاحهای جدید قدرت و اثر تیر اندازی افراد از تیر و کمانهای سابق کمی بیشتر است، این قبیل نیروها در دنیائی که گازهای جنگی، بمبهای نیرومند، تانکها و توپخانههای سنگین بکار میروند ارزش فراوانی نمیتوانند داشته باشند. بدون شك مریبان و راهنمایان آنها باین موضوعها هم توجه دارند و خودشان میدانند که چه میکنند.

یکبار دیگر این سؤال را مطرح میسازیم که نتایج تسلط بریتانیا بر هند چه بوده است؟ در واقع ما حق نداریم که از بی ثمر بودن و زیانبخش بودن نتایج این تسلط شکایت داشته باشیم زیرا بیشتر نقائص و عقب ماندگیهای ما از ضعفها و ناتوانی های خودمان ناشی میشود. وقتی که ماتماس خود را با جریان شط عظیم زندگی از دست میدهیم، از تحولات و تغییرات زمان عقب میمانیم، در يك حفرة خارج از جریان قرار میگیریم، همچون خاشاکی بدور خود میچرخیم، فقط بخودمان میپردازیم و از خودمان تعریف میکنیم، همچون شتر مرغ^۱ خودمان را از آنچه اتفاق می افتد بی خبر نگاه میداریم، طبعاً خود را بخطر می اندازیم و بنا بودی میکشائیم.

آمدن انگلیسیها به هند در حکم نخستین موج يك حرکت و جنبش عظیم جهانی بود. آنها مظهر نیروهای جدید و عظیم تاریخ بودند که شاید خودشان هم زیاد به آن توجه نداشتند. مانیتوانیم از گردبادی که ما را ریشه کن میسازد و بدور می افکند یا از نسیم خنکی که ما را بلرزه در می آورد شکایت داشته باشیم؟ بلکه می بایست خود را برای مواجهه با این نیروهای عظیم طبیعت آماده سازیم. در هر حال اگر گذشته ما چنین بوده است و در برابر تندباد حوادث بسیار لرزیده ایم اکنون باید برای مقابله با آینده آماده شویم. ما باید از انگلیسیها سپاسگزار باشیم که همراه خود يك ارمغان عالی بری ما آوردند. این ارمغان علوم جدید و نتایج گرانبهای آن میباشد. شاید بسختی میتوان کوشش دولت بریتانیا در هند را که همواره منازعات، اختلافات، جهل، عقب ماندگی، ارتجاع و تجزیه طلبی، راتشویق کرده است و عناصر جاه طلب و خودخواه را در کشور ما پیش کشیده است فراموش کرد یا نادیده گرفت. اما شاید خود این مشکلات هم

۱. شتر مرغ در هنگام خطر سر خود را در شن های بیابان مخفی میکند که خطر را نه بیند و باین ترتیب بدام می افتد. در زبان فارسی در این موارد كَبَك را بکار میبرند که سر خود را در برف پنهان میسازد. سیاست شتر مرغی هم در زبانهای اروپائی بمفهوم سیاست کور کورانه و كَبَك وار است. در صورتیکه در زبان ما گاهی سیاست گریز از انجام وظیفه و شانه خالی کردن تعبیر میشود زیرا مامئای داریم که میگوید به شتر مرغ گفتند پرواز کن گفت شتر مرغ گفت مرغم.

چون در متن کلمه شتر مرغ بکار رفته بود در ترجمه هم همان اصطلاح بامفهوم اروپائی بکار رفته است - م

برای مایک آزمایش مورد احتیاج و یک پرورش لازم برای پیروزی در مبارزات بوده است و شاید پیش از آنکه هند نوین، بوجود آید و رستاخیز خود را آغاز کند میبایست بارها و بارها از میان آتشها عبور کند تا ضعفها و آلودگیها و کثافاتش بسوزد و آنچه فساد و ناپاکی در او بوده است فروریزد .

يك ازدواج رسمی و موضوع خط

پس از قریب یک هفته که برای ملاقات با گاندی جی در «پونه» و در «بمبئی» ماندم در نیمه سپتامبر ۱۹۳۳ به لکنهو باز گشتم. مادرم همچنان بیمار و در بیمارستان بستری بود حالش خیلی بکندی بهبود مییافت. کماله هم در لکنهو بود و هر چند حال خودش خوب نبود از مادرم مراقبت میکرد. خواهرانم نیز برای گذراندن تعطیل‌های خود از الله آباد به لکنهو آمده بودند. من برای مدت دوسه هفته در لکنهو ماندم. در آنجا فراغت و بیکاریم بیشتر از الله آباد بود و جز اینکه هر روز دوبار به بیمارستان میرفتم و از مادرم خبر می‌گرفتم کار مهمی نداشتم.

از این فرصت برای نوشتن يك سلسله مقاله در مطبوعات استفاده کردم که در سراسر کشور انعکاس فراوانی پیدا کرد. يك سلسله مقاله با عنوان «هند به کجا میرود؟» نوشتم که در آنها اوضاع جهان و ارتباط آنرا با کشورمان مورد سنجش قرار دادم. از این مقالات استقبال گرمی بعمل آمد. بعدها شنیدم که آنها را بفارسی هم ترجمه کرده‌اند و در تهران و کابل نیز منتشر شده‌است. با وجود این در واقع در آن مقالات مطالب مهمی وجود نداشت و کسیکه با جریانات اوضاع جهان و تحولات فکری غرب در تماس میبود در آن مقالات چیز تازه‌ئی نمیدید. اما در هند افکار عمومی چنان به مسائل داخلی و گرفتاریهای ملی سرگرم و مشغول بود که به آنچه در خارج میگذشت توجه زیادی نداشت. استقبالی که از مقالات من شد و بعضی قرائن دیگر نشان میداد که افکار عمومی رشد فراوان یافته است و افق فکری کشور خیلی وسیع تر شده‌است.

کم کم مادرم از ماندن در بیمارستان خسته شده بود و تصمیم گرفتیم او را به الله آباد باز گردانیم. یکی از جهات این تصمیم هم تهیه مقدمات عروسی خواهر کوچکم، کریشنا بود که در آنوقت بتازگی نامزد شده بود. میخواستیم این ازدواج هر چه زودتر و پیش از آنکه من دوباره بزندان برگردم انجام گیرد. زیرا هیچ نمیدانستم تا چند وقت آزاد و

بیرون از زندان خواهم ماند. هنوز نافرمانی عمومی بطور رسمی ادامه داشت و هنوز گنگره و سازمانهای وابسته به آن غیر قانونی بود و بنابراین احتمال زندان رفتن من هم خیلی زیاد بود.

برای عروسی خواهرم سومین هفته ماه اکتبر را تعیین کردیم و قرار شد ازدواج در الله آباد صورت گیرد. این ازدواج بصورت عرفی و غیر مذهبی صورت میگرفت و فقط موافق موازین قانون اجرا میشد و به ثبت میرسید و من ازین جریان بسیار خوشحال بودم. اصولاً انتخاب این وضع با ما نبود. زیرا ازدواج میان افراد دو کاست (طبقه مذهبی) مختلف برهن و غیر برهن صورت میگرفت و بنا بر قوانین انگلیسی هند که مورد عمل است در این قبیل موارد مراسم مذهبی بی ارزش میباشد. خوشبختانه قانون ازدواج رسمی و غیر مذهبی که بتازگی تصویب شده بود بما کمک میکرد.^۱

برای ازدواج دو قانون جدید وضع شده بود. قانون دوم که عروسی خواهر من هم طبق آن انجام میگرفت در مورد هندوان و پیروان مذاهب دیگری که با آیین هندو قرابت دارند مانند بودائیها و جینها و سیکها بکار میرفت. اما اگر یکی از طرفین ازدواج بعلمت وضع مذهبی که در آن متولد شده بودند یا بخاطر تغییر عقیده بعدی از مذهب خود بیرون میبودند ازدواج باید بر طبق موازین قانون اولی انجام میگرفت. طبق این قانون هر دو طرف ازدواج باید از مذاهب خود اعراض میکردند و صراحتاً اعلام میداشتند که به مذهب سابق خود پایبند نیستند تا بتوانند باهم ازدواج کنند. این اعراض اجباری و غیر لازم اغلب مشکلات فراوانی پیش می آورد. بسیاری اشخاص هستند که هر چند عقاید مذهبی استواری ندارند با این اعراض علنی از مذهب هم مخالف میباشد و بدین قرار نمیتوانند از آن قانون استفاده کنند. متعصبین مذاهب مختلف نیز با هر گونه تغییراتی که سبب تسهیل ازدواج میان افراد طبقات و مذاهب مختلف گردد مخالف هستند. نتیجه آنست که مردم ناچار میشوند که بطور رسمی ولو بظاهر و برای تشریفات هم باشد اعراض مذهبی خود را اعلام دارند و مقررات قانون را برای استفاده از آن عمل کنند.

من شخصاً علاقمندم که ازدواج میان افراد طبقات و مذاهب مختلف تشویق شود، اما معتقدم که چه این کار را تشویق کنند و چه نکنند فعلاً باید اجازه بدهند که ازدواج قانونی بصورت ثبت شدن رسمی و بدون مراسم مذهبی در همه جا انجام گیرد و يك قانون کلی و عمومی برای آن بوجود آید که باتمام اشخاص و پیروان تمام مذاهب قابل انطباق باشد و هر کس با هر عقیده مذهبی و بدون احتیاج به اعراض از عقاید مذهبی یا تغییر مذهب

۱ - در هند طبق سنن قدیمی افراد هر طبقه با طبقه خود و باهم مذهبان خود ازدواج میکردند. در صورتیکه نمایان جدید به این سنتها و عقاید کهنه بی اعتنا بود. و مطالبی که در اینجا بیان شده مربوط به این سنت قدیمی است. م.

خود بتواند موافق قانون باهر کس که میخواهد ازدواج کند

ازدواج خواهرم بدون تشریفات و سروصدای زیاد بر گذارشد و در کمال سادگی انجام گرفت من اصولاً از جنجالی که معمولاً در هند در موقع عروسیها بر پا میشود خوشم نمی آید. در مورد خواهرم مخصوصاً بملاحظه بیماری مادرم و بعلاوه از آنجهت که هنوز نافرمانی عمومی ادامه داشت وعده‌ئی از دوستان و همکارانم در زندان بودند بر گزاری تشریفات و تظاهرات مفصل بی معنی بود. فقط چند تن از خویشاوندان و جمعی از دوستان محلی دعوت شده بودند. بسیاری از دوستان قدیمی پدرم از این جریان ناراضی شدند و آنرا نسبت بخودشان توهینی انگاشتند و بیجهت تصور کردند که من تعهداً آنها را نادیده گرفته‌ام.

کارت دعوت کوچکی که تهیه کرده بودیم بزبان هندوستانی و بخط لاتینی نوشته شده بود. این کارتازگی داشت زیرا معمولاً زبان هندوستانی را بخط هندی «ناگری» یا بخط فارسی مینویسند. فکر اینکه زبان هندوستانی را بخط لاتینی بنویسند جز در ارتش هند و جز در میان هیئت‌های مبلغین مذهبی خارجی سابقه نداشت. در واقع من هم فقط از روی کنجکاوی این کار را کردم و خواستم آزمایشی بعمل آورم و عکس العمل آنرا در میان مردم به بینم. اما اقدام من با سردی استقبال شد و عدم موافقت با آن زیاد بود. کارت‌های دعوت بمقدار کم در میان عده معدودی پخش شده بود و اگر اتفاقاً بمقدار بیشتر و در میان عده وسیعتری توزیع میشد مسلماً نارضائی بیشتری بوجود می آورد. گماندی جی هم این کار را تأیید نکرد.

من خط لاتینی را از آنجهت که به آن اعتقاد داشتم بکار نبرده بودم. این خط از مدت‌ها پیش مرا مجذوب خویش میساخت. موفقیت‌هایی که این خط در ترکیه و در آسیای میانه شوروی بدست آورده بود در من تأثیر فراوان می بخشید و دلایل موافق استعمال این خط در ترازوی سنجش من خیلی سنگینی میکرد. اما با اینهمه اعتقاد قاطعی باستعمال آن نداشتم و حتی اگر هم با این کار موافق بودم بخوبی میدانستم که در وضع کنونی هند کوچکترین احتمال موفقیت برای اجرا و قبول چنین فکری وجود ندارد. یقین بود که چنین فکری با مخالفت شدید تمام دسته‌های مختلف، ملی‌ها، مذهبی‌ها، هندوها، مسلمانها، پیرها و جوانها مواجه میشد. بعلاوه احساس میکردم که این مخالفت فقط جنبه احساساتی نمیداشت.

۱ - ترکیه جدید که پس از جنگ جهانی اول تشکیل شد ضمن تغییرات متعددی که در وضع خود بوجود آورد خط راهم تغییر داد و بجای الفبای عربی الفبای لاتینی را برای نوشتن بکاربرد که اکنون هم در آن کشور بکار میرود. همچنین در جمهوریهای آسیای شوروی نیز الفبا و خط لاتینی بکار رفته است و میرود - م.

تغییر دادن خط مرسوم در يك زبان که يك گذشته غنی و بزرگ در پشت سر خود دارد يك تغییر حیاتی و پراهمیت است که همه چیز را تغییر میدهد. زیرا خط با ادبیات ارتباط و پیوند نزدیک دارد. تغییر خط و تغییر صور کلمات تصورات جدید و افکار جدید را برمی انگیزد. چنین تغییری تقریباً يك دیوار عبور ناپذیر میان ادبیات قدیم و جدید بوجود خواهد آورد و ادبیات قدیمی بصورت يك زبان خارجی و مرده در خواهد آمد. در کشورهای که میراث ادبیات گذشته ناچیز و کم اهمیت است میتوان چنین اقدامی کرد اما تصور میکنم که در هند این کار بسیار دشوار باشد زیرا ادبیات ما نه فقط غنی و گرانبهاست بلکه با تاریخ و طرز تفکر ما پیوسته است و با زندگی توده های ملت ما پیوند و ارتباط بسیار نزدیکی دارد. تحمیل کردن يك چنین تغییری صورت از هم دریدن بیرحمانه و تساوت آمیز يك موجود زنده را خواهد داشت و پیشرفت در راه آموزش و پرورش عمومی را به تأخیر خواهد انداخت.

در هند امروز اصولاً این مسئله مطرح و مورد بحث نیست. بنظر من قدمی که میتوان اکنون در راه بهبود و اصلاح خط برداشت اینست که خط مشترکی را برای تمام زبانهای که از زبان «سانسکریت» ناشی شده اند یعنی هندی، بنگالی، ماراتی و گجراتی، پذیرفت و بکار برد. هم اکنون خط این زبانها ریشه های مشترك دارد و اختلافشان با یکدیگر زیاد نیست و یکسان کردن آنها با هم دشوار نخواهد بود. اینکار مسلماً این چهار زبان بزرگ و برادر را خیلی بهم نزدیکتر خواهد ساخت.

یکی از افسانه های که فرمانروایان انگلیسی ما در سراسر جهان رایج ساخته اند و انتشار میدهند اینست که گویا هند چندین صد زبان دارد - رقم درستش را فراموش کرده ام - برای اثبات این مدعا آمارهای خود را گواه می آورند و این امر را نشانه عدم وحدت ملی هند میشمارند. اما واقعیت تعجب آور اینست که از این چند صد زبان مختلف، شاید فقط چند تن انگلیسی باشند که پس از سالهای دراز اقامت در این کشور فقط یکی را، آنهم بصورت ناقص و شکسته بسته، بدانند. آنها این زبانها را به طبقات مختلف تقسیم میکنند و آنها را «ورنا کولار» یعنی «زبان غلامان» مینامند (این کلمه را از کلمه لاتینی «ورنا» اقتباس کرده اند که بمعنی غلام خانه زاد است). بسیاری از مردم کشور ما هم ندانسته این نامگذاری را پذیرفته اند.

واقعاً حیرت آور است که چگونه انگلیسیها عمر خود را در هند میگذرانند و هرگز بخود زحمت نمیدهند که يك زبان هندی را بدرستی بیاموزند. آنها با کلمه «خوانسامه»ها و «آیه»های خود يك نوع زبان غیر مفهوم و عجیب و غریب و يك نوع هندوستانی دست و پا

۱ - «خوانسامه» در زبان هندی بمعنی آشپز است و از کلمه فارسی «خوانسامان» (سامان دهنده خوان یا سفره پرداز) ناشی شده است. «آیه» نیز بمعنی پرستار بچه میباشد و انگلیسیهایی که در هند بودند همین کلمات را بکار میبردند. همانطور که خارجیان در ایران کلمه «باچی» را برای کلفت و خدمتکار بکار میبردند - م

شکسته را یاد می‌گرفته‌اند که آنرا پیش خود زبان هندوستانی تصور کرده‌اند. همانطور که انگلیسیها درباره زندگی هند از روی طرز رفتار زبردستان و چاپلوسان و متلقینی که در اطرافشان هستند قضاوت میکنند زبان هندوستانی را نیز بوسیله نوکران و مستخدمین خانه خود یاد می‌گیرند که آنها نیز بخیال آنکه منظور خود را به اربابان خود بهتر بفهمانند همان زبان دست و پا شکسته ایشانرا تقلید میکنند. در نتیجه بنظر میرسد که انگلیسیها هیچ اطلاع ندارند که زبان هندوستانی و سایر زبانهای هند، دارای ارزشهای ادبی فوق‌العاده نیز هستند و ادبیات وسیع و پربهائی دارند.

اگر آمارها می‌گویند که در هند دو بیست یا سیصد زبان وجود دارد همین آمار هم می‌گویند که مثلا در آلمان، تصور میکنم در حدود پنجاه یا شصت جور زبان هست اما تصور نمیکنم که هرگز این واقعیت دلیلی برای عدم وحدت و تشتت ملت آلمان شمرده شده باشد. در حقیقت در مواقع آمارگیری معمولا همه نوع زبانها و لهجه‌ها را که گاهی فقط چند هزار نفر به آن صحبت میکنند نیز بحساب می‌آورند و معمولا بملاحظات علمی اغلب لهجه‌ها را هم يك زبان جداگانه می‌شمارند. بنظر من در هند با تمام وسعتش فقط چند زبان معدود وجود دارد که اگر سرزمین پهناور هند را با اروپا مقایسه کنیم متوجه خواهیم شد که مردم هند حتی از لحاظ زبان هم وحدت و پیوستگی بیشتری دارند، اما بعلت رواج بیسوادی در هند، زبان صورت واحد تثبیت شده‌ئی را بدست نیاورده و لهجه‌های گوناگون در آن بوجود آمد است. زبانهای اصلی هند (صرفنظر از برمه)^۱ عبارتند از: هندوستانی (که شامل دوشاخه هندی و اردو میشود)، بنگالی، گجراتی، ماراتی، تامیل، تلوگو، مالایام و کنارس. اگر زبانهای آسامی، اوریسا، سندی، پشتو، و پنجابی را هم بر آنها بیفزائیم در واقع صورت کاملی از زبانهای سراسر کشور جز زبان بعضی قبایل دور افتاده در کوهستانها یا در اعماق جنگلها را در دست خواهیم داشت. از میان آنها، زبانهای «هند و آریائی» که در سراسر شمال و مرکز و مغرب هند رایج است با هم خویشاوندی نزدیک دارند. زبانهای دراویدی جنوب هر چند باز زبانهای آریائی متفاوت هستند اما تحت تأثیر شدید زبان «سانسکریت» واقع شده‌اند و کلمات و اصطلاحات سانسکریتی در آن فراوانست.

هشت زبان اصلی فوق‌الذکر همه قدیمی هستند و ادبیات گرانبهای دارند و اکنون هر يك از آنها در مناطق پهناوری که از یکدیگر کاملا مشخص هستند رواج دارند. حتی

۱ - تا زمان استقلال هند، سرزمین برمه که جزو مستعمرات بریتانیا بود و امروز صورت کشور مستقلی را دارد جزو حکومت هندوستان قرار داشت و وزیر نظرنایب‌السلطنه انگلیسی که در دهلی بود اداره میشد - م .

۲ - زبان سانسکریت زبان باستانی و آریائی هنداست که بعضی زبانهای کنونی هند از آن ناشی شده‌اند و بازبان پارسی باستانی هم قرابت دارد - م

از نظر تعداد افرادی هم که باین زبانها صحبت میکنند ، هر يك از آنها در ردیف زبانهای بزرگ جهان قرار میگیرند. پنجاه میلیون نفر بزبان بنگالی صحبت میکنند . همچنانکه بزبان هندوستانی بالهجه‌های مختلفش تصور میکنم (زیرا اکنون ارقام را در اختیار ندارم) در حدود یکصد و چهل میلیون نفر در هند حرف میزنند و تقریباً در سراسر کشور همه کس آنرا می‌فهمد^۱ . يك چنین زبانی امکانات فوق‌العاده می در خود دارد. زبان هندوستانی بر پایه مستحکم زبان سانسکریت متکی است و با زبان فارسی هم قرابت و پیوند نزدیک دارد و بدینقرار میتواند از این دوسر چشمه غنی استفاده برد و البته در سالهای اخیر از زبان انگلیسی هم استفاده کرده است . سرزمین دراویدی در جنوب هند تنها منطقه نیست که زبان هندوستانی در آن صورت يك زبان خارجی را دارد اما در آنجا هم مردم سعی دارند که این زبان را بیاموزند . دو سال پیش (در سال ۱۹۳۲) ارقامی درباره فعالیت يك انجمن خصوصی را دیدم که داوطلبانه به تعلیم زبان هندی در جنوب مشغولست . در مدت کوتاه چهارده سال که از تشکیل این انجمن میگذشت تنها ۵۵۰۰۰۰ نفر در منطقه مدرس زبان هندی را آموخته بودند . برای يك انجمن که بشکل داوطلبانه فعالیت دارد و هیچ کمکی از دولت دریافت نمیدارد این رقم بسیار نمایان و درخشان است. در آنجا اغلب کسانی که زبان هندی را می‌آموزند خودشان به تعلیم دیگران هم میپردازند^۲ .

۱ - (یادداشت مؤلف) - ارقام زیر از طرف هواداران زبان هندوستانی منتشر شده است و نمیدانم آیا بر مبنای آمارهای سرشماری اخیر در سال ۱۹۳۱ تهیه گردیده یا مربوط به ارقام سال ۱۹۲۱ میباشد، تصور میکنم که این ارقام مربوط بسابق است و ارقام واقعی کنونی درباره هر يك از آنها افزایش قابل ملاحظه‌ئی را نشان خواهد داد .

هندوستانی (که شامل زبان هندی غربی ، پنجابی و راجستانی میشود)	۱۳۹۳ میلیون نفر
بنگالی	۴۹۳
تلگ	۲۳۶
مازانی	۱۸۸
تامیل	۱۸۸
کنارس	۱۰۳
اوریا	۱۰۱
کجراتی	۹۶
مجموع	۲۷۹۸

بعضی زبانها مانند پشتوآسامی و زبان برمه که هم از نظر زبان شناسی و هم از نظر سرزمین و منطقه رواج خود از زبانهای هندی جدا هستند در این فهرست نیامده‌اند .

۲ - در بسیاری از کشورها این روش به کار میرود . از جمله در جمهوری دموکراتیک ویتنام پس از جنگ جهانی اخیر در مدت هشت سال با همین روش بیسوادی را ریشه کن ساختند . در آنجا هم هر کس هم تعلیم میگرفت و هم تعلیم میداد ، هم شاگرد بود و هم معلم . اگر در ایران هم بخواهیم جداً با بیسوادی مبارزه کنیم و نهضت وسیعی بوجود آوریم باید از این تجارب و این روشها استفاده کرد - م .

من تردید ندارم که بالاخره روزی زبان هندوستانی زبان مشترک تمام هند خواهد شد. حتی همین حالا هم برای موارد عادی و ارتباطات معمولی مردم زبان هندوستانی بمیزان وسیعی مورد استفاده قرار میگیرد. اختلاف نظرهای بیجا و ابلهانه بر سر بکار بردن خط «ناگری» هندی یا خط فارسی و اختلافات دیگری بر سر اینکه آیا این زبان باید بیشتر صورت سانسکریتی یا صورت فارسی پیدا کند پیشرفت و توسعه رواج زبان هندوستانی را بزحمت انداخته است. برای حل مسئله خط فعلاً راه خروجی بنظر نمیرسد زیرا هیچانات و احساسات فراوان به آن آمیخته شده است. تنها راه اینست که هر دو خط رسماً پذیرفته و قبول شود و مردم آزاد و مختار باشند که بهر خط که میل دارند بنویسند. اما در مورد شکل سانسکریتی یا فارسی زبان باید تمایلات افراطی را کنار گذاشت و یک زبان ادبی متوسط و میانه را موافق زبانی که مردم به آن حرف میزنند مورد تشویق قرار داد. مسلماً با توسعه و رواج آموزش در میان توده‌ها این کار ناگزیر تحقق خواهد یافت. گروه کوچکی از طبقات متوسط که تصور میکنند مسئول حفظ و قیمومیت زبان و ادبیات میباشند متأسفانه هر یک از جهتی بسیار کوتاه فکر و محافظه کارند. آنها بشکلها و قالب‌های قدیمی چسبیده‌اند که دیگر بیروح هستند. به‌لاوه با توده‌های مردم کشور خود و با ادبیات جهانی هم تماس زیادی ندارند.

توسعه و ترویج روزافزون زبان هندوستانی نه‌باید و نه میتواند مزاحم ادامه حیات و غنی‌تر شدن زبانهای بزرگ بنگالی، گجراتی، ماراتی اوریا و زبانهای دراویدی جنوب گردد. بعضی از این زبانها حتی هم اکنون از زبان هندوستانی زنده‌تر و از نظر کلمات و اصطلاحات علمی غنی‌تر و بیدارتر هستند و باید در مناطق خود برای آموزش و پرورش و سایر احتیاجات عمومی بصورت زبان رسمی باقی بمانند. زیرا فقط بوسیله این زبانهاست که میتوان آموزش و فرهنگ را با سرعت در میان توده‌ها توسعه داد.

بعضی‌ها تصور میکنند که زبان انگلیسی زبان رسمی و مشترک تمام هند خواهد شد! بنظر من این فکر جز در مورد یک گروه معدود از تحصیل کرده‌های طبقات بالا عجیب و نادرست است. زبان انگلیسی نمیتواند بامسئله آموزش و فرهنگ توده‌ها ارتباطی داشته باشد و برای این منظور بکار رود. ممکن است که این زبان همانطور که امروز هم دیده میشود برای احتیاجات فنی، علمی، بازرگانی و ارتباطات خارجی و مخصوصاً روابط

۱. دولت هندوستان پس از استقلال خود موقتاً زبان انگلیسی را بعنوان زبان رسمی و مشترک پذیرفته است و در عین حال زبانهای ملی هند هم در همه جا رسمیت دارند. ضمناً با یک برنامه دقیق و منظم کوشش شده است که در مدت پانزده سال زبان هندی در داخل کشور زبان رسمی و مشترک ملی گردد و بجای زبان انگلیسی بنشیند و این کار با موفقیت پیش میرود. م.

بین‌المللی مورد استفاده واقع شود. برای بسیاری از ما لازمست که زبانهای خارجی را بیاموزیم تا بتوانیم با افکار و فعالیتهای جهانی آشنا شویم. آرزو مندم که دانشگاههای ما علاوه بر زبان انگلیسی آموختن زبانهای خارجی دیگر مانند فرانسوی، آلمانی، روسی اسپانیولی، ایتالیایی و غیره را هم تشویق کنند. البته منظور این نیست که آموختن زبان انگلیسی مورد غفلت قرار گیرد اما اگر لازمست که ما در باره تمام دنیا نظری صحیح و متعادل داشته باشیم نباید همیشه خود را ایندیرفتن نظر انگلیسیها محدود سازیم و با عینک انگلیسی بدینا بنگریم. هم اکنون بعلت آنکه ما فقط با طرز تفکر انگلیسی پرورش یافته‌ایم نظری نادرست و نامتعادل داریم. حتی بسیاری از عناصر متعصب ملی و وطن پرستان دو آتشه ما بزحمت میتوانند متوجه شوند که در باره هند تا چه اندازه در تحت تأثیر نظریات انگلیسی قرار دارند.

مهم‌تر از آنکه آموختن سایر زبانهای خارجی را تشویق کنیم زبان انگلیسی وسیله اصلی ارتباط ما با دنیای خارج باقی خواهد ماند. مثل اینست که باید هم چنین باشد. در طی چند نسل گذشته ماسمی کرده‌ایم این زبان را بیاموزیم و تا اندازه زیادی توانسته‌ایم آنرا با موفقیت تحلیل بریم و بکار بندیم. اینها خواهد بود که بخواهیم این سوابق را دور بریزیم و نخواهیم از این تجارب و آزمایش ممتد خود استفاده بریم. مخصوصاً که زبان انگلیسی بدون تردید پرانتشارترین و مهمترین زبانهاست و با سرعت از زبانهای دیگر پیش می‌افتد. این زبان ولو بصورت «آمریکائی» آن باشد، هر روز بیش از پیش وسیله ارتباط بین‌المللی و انتشارات رادیویی خواهد شد بدینترار ما هم باید آموختن و بکار بردن آنرا ادامه بدهیم و بر میزان اطلاعاتمان از این زبان بیفزائیم. بنظر من لازمست که این زبان را هرچه بهتر بیاموزیم اما شایسته نیست به آنصورت که گاهی در میان ما دیده میشود قسمت عمده‌ای از وقت و نیروی خود را برای فهم و درک و آموختن جزئیات و ظرایف این زبان مصروف داریم. بدیهی است که بطور فردی میتوان این کار را کرد و آموختن زبان را به این درجه از تکامل رساند اما نباید آنرا ایدآل عمومی هم قرار داد و باری سنگین برای مردم بوجود آورد و مانع پیشرفت ایشان در راههای دیگر شد.

کتابهای روش «بازیک انگلیش» که بتازگی برای تعلیم این زبان انتشار یافته بنظر من بسیار جالب توجه و مفید است و تصور میکنم این ساده کردن طرز تعلیم انگلیسی آینده بزرگی برای این زبان پیش خواهد آورد. برای ما هم بسیار مفید است که برای آموزش زبان انگلیسی همین روش «بازیک انگلیش» را مورد استفاده قرار دهیم که ساده تر است و بیش از روش «استاندارد انگلیش» که برای متخصصین زبان و

دانشجویان عالی تهبیه شده است برایمان مفید خواهد بود.^۱
 من شخصاً میل دارم که زبان هندوستانی هرچه بیشتر کلمات انگلیسی و کلمات زبانهای خارجی را بپذیرد و در خود هضم کند. برای ما این امر ضرورت دارد زیرا ما اصطلاحات و کلمات جدید را کسر داریم و خیلی بهتر است که از کلمات موجود و مشهور در ذخیره جهانی استفاده کنیم تا اینکه لغات جدید و نا مانوسی از ریشه های کلمات سانسکریت یا فارسی یا عربی بسازیم. هواداران زبان پاك و خالص با بکار بردن کلمات خارجی مخالف هستند اما تصور میکنم که آنها اشتباه بزرگی میکنند زیرا راه غنی تر ساختن يك زبان اینست که به آن نرمش بیشتری داده شود تا بتواند کلمات و مضامین و افکار را از زبانهای دیگر هم اقتباس کند.

کمی پس از عروسی خواهرم برای دیدن یکی از دوستان و همکاران قدیم «شیوا پراساد گوپتا» که از مدتی پیش از یکسال پیش بیمار بود به بنارس رفتم. او در زندان لکنهو بود که ناگهان يك حمله عصبی پیدا کرد و قسمتی از بدنش فلج شد. از آنوقت بیماریش در کمال کندی بهبودی مییافت.

در مدتی که در بنارس بودم يك انجمن ادبی کوچک از من دعوت کرد و با اعضای آن يك ملاقات مطبوع دوستانه دست داد. من با آنها گفتم که نمیخواهم با آنها که در کار خود مطلع هستند درباره موضوعی که اطلاع کاملی ندارم صحبت کرده باشم با وجود این موضوعاتی را که بنظرم میرسد مطرح میسازم. در آنجا من از سبک پر پیچ و خم و کلمات پیچیده و پرتزئین که معمولاً نویسندگان زبان هندوستانی بکار میبرند انتقاد کردم و متذکر شدم که اغلب این نویسندگان به پیروی از سبکها و شکل های قدیمی کلمات قلبه و شکل و مضامین تصنعی بکار میبرند. گفتم که این سبک سنگین و مغلق که برای گروه معدودی از عناصر ممتاز مورد پسند است باید از میان برود و نویسندگان زبان هندی باید با آزادی و راحتی بیشتر برای توده های مردم چیز بنویسند و طوری بنویسند که آنها بفهمند. تماس با توده ها برای زبان سادگی و زندگی جدیدی بوجود می آورد. و خود نویسندگان هم در نتیجه چنین تماسی از هیجان مردم نیرو خواهند گرفت و آثارشان بهتر خواهد شد. متذکر شدم که اگر نویسندگان هندی با افکار و ادبیات غربی آشنا شوند از آنها استفاده فراوان خواهند برد. بسیار بجاست که آثار نویسندگان کلاسیک از زبانهای مختلف اروپا و همچنین کتبی که افکار جدیدی را در بر دارد بزبان هندی ترجمه شود. ضمناً

۱ - متدهای جدید تعلیم زبان انگلیسی و از جمله متد ساده و مفید «اسنشل انگلیش» که پس از جنگ جهانی اخیر بوجود آمده است در زمان تحریر کتاب هنوز بوجود نیامده بود و گرنه چه بسا نویسنده این متدها را بجای «بازیک انگلیش» توصیه میکرد. م.

اشاره کردم که ممکن است زبانهای بنگالی، گجراتی و ماراتی از حیث تجدد از زبان هندی جدید پیشتر باشند و مسلمانان در زبان بنگالی در سالهای اخیر آثار بهتری آفریده شده است.

در باره این موضوعها بشکل کاملاً دوستانه صحبت کردیم و من آنجا را ترك گفتم. هیچ تصور نیکردم که آن حرفها و آن گفتگوهای دوستانه هم برای مطبوعات فرستاده شود. اما ظاهراً یکی از حضار گزارش آنرا برای روزنامه‌های زبان هندی فرستاد.

روزنامه‌های زبان هندی باین مناسبت سر و صدا و جنجال عظیمی بر ضد من راه انداختند و مرا متهم ساختند که زبان هندی را مورد انتقاد قرار داده‌ام و نقایص آنرا با زبانهای بنگالی و گجراتی و ماراتی مقایسه کرده‌ام و آنرا پست‌تر شمرده‌ام. درباره بی‌اطلاعی من سخن‌ها گفتند. که البته درباره این موضوع صحیح هم هست. و کلمات سخت و تنیدی برای حمله بمن بکار بردند. من فرصت نداشتم که این مباحثه و جدال قلمی را دنبال کنم و آنها هم حملات خود را تا چندماه ادامه دادند تا اینکه بالاخره من دوباره بزندان رفتم.

این واقعه برایم بسیار پر معنی و بیان‌کننده بود و نشان میداد که رجال ادبی زبان هندی و روزنامه نویسان آنها تاچه اندازه حساسیت دارند و نشان میداد که بهیچوجه نمیخواهند انتقاد درست و شرافتمندانه را از جانب کسی که غیر خواه ایشانست بپذیرند. در این ماجرا عقده حقارت در ایشان کاملاً نمایان بود. انتقاد از خود، در میان ایشان راه نداشت و اصولاً انتقادات ایشان شکل درستی نداشت. بسیار اتفاق می‌افتاد که نویسندگان و انتقادکنندگان بجای انتقاد و منطقی از کارهای ادبی، به عیب‌جویی‌های خصوصی و شخصی میپرداختند. رویهمرفته نظریات آنها بسیار محدود و بورژوائی و کوتاه نظرانه بود. ظاهراً نویسندگان کتابها و روزنامه نویسا فقط برای یکدیگر و برای يك گروه معدود چیز مینوشتند و به توده‌های وسیع مردم و منافع ایشان توجهی نداشتند. این وضع برای من بسیار حقیر بود و بنظرم میرسید در حالیکه میدانی پهناور و گشاده و جذاب در برابرشان قرار داشت نیروهای آنها را بشکل تأسف‌آوری تباه میساخت.

ادبیات هندی گذشته درخشانی دارد اما همیشه نمیتواند با همان گذشته‌ها زندگی کند. من یقین دارم که این زبان آینده بزرگی هم در پیش دارد و روزنامه‌های هندی در این کشور نیروی عظیمی را تشکیل خواهند داد. اما زبان ادبی هندی تا وقتی که تکانی بخود ندهد و خود را از قیود کهنه آسوده نسازد و با کمال شهامت با توده‌های مردم مواجه نگردد و ماس‌نگیرد هرگز پیشرفت و تکاملی نخواهد داشت

فرقه‌های مذهبی و ارتجاع

تقریباً در همان زمان عروسی خواهرم خیرمرگ «ویتالبهای پاتل» در اروپا بما رسید. او از مدت‌ها پیش مریض و بستری بود و بعلت بیماریش نیز از زندان خود در هند آزاد شده و به اروپا رفته بود. در گذشت او برای ما واقعه تأسف‌آوری بود. فکر اینکه رهبران قهرمان و دلیر ما یکی پس از دیگری آنهم در بحبوحه مبارزه ملی از دست می‌روند بسیار رنج‌آور بود. در ستایش‌های فراوانی که از طرف مقامات مختلف رسمی نسبت به او بعمل می‌آمد بیشتر درباره لیاقت و شایستگی او بعنوان يك فرد پارلمانی و موفقیت‌هایش در اداره کردن و ریاست مجمع قانونگزاری صحبت میشد. تمام این تمجیدها صحیح و درست بود اما مرا بخشم می‌آورد زیرا در هند افراد پارلمانی شایسته و کسانی که بتوانند کرسیهای سخنرانان پارلمانی را با شایستگی احراز کنند کم نبودند این کار يك وظیفه ساده بود که تربیت و پرورش مخصوص ما برای و کالت داد گستری و تمرین‌های این شغل آنها را می‌آموخت. در واقع ارزش «ویتالبهای پاتل» فقط از این جهت نبود. وجود او خیلی گرامی‌تر و گران‌بها تر از اینها بود زیرا او يك مبارز دلیر ملی و يك جنگجوی سازش‌ناپذیر راه آزادی هند بود.

در ماه نوامبر آن سال سفری به بنارس رفتم و در آنجا از من دعوت شد که برای دانشجویان «دانشگاه هندو» سخنرانی کنم. این دعوت را با کمال میل پذیرفتم و در جلسه پر جمعیتی که در تحت ریاست «پاندیت مدان موهن مالویا»^۱ نایب رئیس دانشگاه تشکیل شد سخنرانی کردم. در ضمن صحبت خود به موضوع فرقه‌های مذهبی و تعصبات آنها پرداختم و با کلمات تنیدی از آنها و مخصوصاً از فعالیت‌های سازمان «هندو مهاسابها»^۲ انتقاد

۱ - به حاشیه صفحه ۷۷ رجوع شود - م.

۲ - «هندو مهاسابها» یا «مجمع هندو» يك سازمان متعصب و ارتجاعی مذهبی از پیروان مذهب هندو بود - م.

کردم. البته من قبلاً در این باره فکری نداشتم و خود را برای چنین حملاتی آماده نکرده بودم. اما از مدت‌ها پیش کوشش‌های روز افزون و ارتجاعی که از طرف گروه‌های مختلف فرقه بازان متعصب بعمل می‌آمد مرا ناراحت کرده بود و يك خشم فکری در من به وجود آورده بود و در آنجا وقتی که سخن من به این موضوع کشیده شد قسمتی از این ناراحتی‌ها مجال خودنمایی پیدا کرد. البته در آنجا بیشتر به جنبه‌های ارتجاعی فرقه بازان «هندو» حمله بردم زیرا طبعاً در برابر اجتماعی از هندوان نمی‌بایست از نقاط ضعف فرقه بازان مسلمان انتقاد کنم.

در آنوقت بنظر من می‌رسید که نمی‌بایست در جلسه‌ای که تحت ریاست «مالاویاجی» قرار داشت از فعالیت‌های «هندو مهاسابها» انتقاد کرده باشم زیرا خود او مدت‌های دراز یکی از ارکان اساسی آن سازمان بوده است. من از آنجهت باین موضوع توجهی نکردم که او در سال‌های اخیر نسبت به این سازمان علاقه زیادی نشان نمیداد و حتی بنظر می‌رسید که رهبران جدید و افراطی اخیر مهاسابها او را هم اخراج کرده‌اند. در واقع تا وقتی که او یکی از رهبران فکری این سازمان بود «مهاسابها» برخلاف آنچه اکنون هست، از نظر سیاسی ارتجاعی نبود. اما بعداً تحول ارتجاعی آن کاملاً نمایان گردید و من بخوبی احساس می‌کردم که مالاویاجی نمیتوانست بهیچوجه در این جریان دخالتی داشته باشد و مسلماً با روش جدید این سازمان مخالف بود. با وجود این بطوریکه بعدها متوجه شدم، من با اظهارات آنروز خود مرتکب اشتباهی شدم و حق نداشتم که از دعوت او برای سخنرانی بشکلی استفاده کنم که او را در وضع دشوار و حساسی قرار دهد. البته از این جهت بسیار متأسف شدم.

همچنین از يك اشتباه ابلهانه دیگر هم که در آن جریان مرتکب شدم بسیار متأسفم. چندی پیش از آن سخنرانی يك نفر بوسیله پست رو نوشت قطعنامه‌ای را برایمان فرستاده بود و نوشته بود که آن قطعنامه در يك اجتماع «جوانان هندو» که اخیراً در «اجمر» تشکیل شده بتصویب رسیده است. این قطعنامه بسیار قابل انتقاد بود و من هم ضمن سخنرانی خود در بنارس به آن اشاره کردم در صورتیکه بعداً فهمیدم چنین قطعنامه‌ای هرگز در هیچ سازمانی بتصویب نرسیده است و اصولاً وجود خارجی نداشته است و در آن ماجرا ما را فریب داده بودند.

سخنرانی من در بنارس که بصورت خلاصه در روزنامه‌ها انتشار یافت غوغائی بپا کرد. از آنجا که من با این قبیل جنجالها عادت داشتم خود را با احتیاط زیاد در مقابل حملات شدیدی که از طرف رهبران هندو مهاسابها بر ضد من صورت میگرفت عقب کشیدم. این حملات اغلب جنبه شخصی داشت و در آنها کمتر باصل موضوع میپرداختند. آنها ضعف

خودشانرا فاش میساختند من هم ازین جهت بسیار خوشحال میشدم زیرا بمن فرصت میدادند که حرفهای خود را در باره اصل موضوع بگویم و دنبال کنم. از ماهها قبل وحتى از موقعی که در زندان بودم دلم میخواست فرصتی بدست آورم و هرچه در دل دارم بگو اما نمیدانستم که حمله را از کجا و چگونه شروع کنم. آنها برایم همچون لانه خطرناک زنبورها بودند و گرچه من با نیش زنبورها عادت داشتم دلم نمیخواست به مجادله و مباحثه می پردازم که محتملا از آن سوء استفاده شود و نتایج نامناسبی بدست آید اما اکنون دیگر انتخاب بامن نبود. حمله می شروع شده بود و من ناچار بودم به آن پاسخ دهم. باین جهت مقاله می بگمان خود بسیار منطقی و مستدل در باره فرقه بازان هندو و مسلمان نوشتم و در آن نشان دادم که چگونه هر دو دسته که بظاهر مذهبی هستند و ظاهراً بخاطر دفاع از عقاید مذهبی خود فعالیت دارند در واقع آلت دست ارتجاع سیاسی و اجتماعی میباشند که خود را در پشت نقاب فرقه های مذهبی پنهان ساخته است.

اتفاقاً مقداری از متن های سخنرانیها و اعلامیه های رهبران هر دو فرقه را که در زندان از روزنامه ها بریده و جمع کرده بودم در اختیار داشتم و میتوانستم قسمتی از آنها را در مقاله خود بگنجانم و شاهد بیاورم. البته اسناد و مدار کم بقدری زیاد بود که نمیشد تمام آنها را در یک مقاله روزنامه گنجانم.

مقاله من به میزان وسیعی در مطبوعات هند منتشر شد. اما تعجب آور این بود که هیچگونه پاسخی بآن داده نشد و باوجود آنکه در آن مقاله درباره متعصبین هر دو فرقه مذهبی هندو و مسلمان مطالب زیادی نوشته شده بود هیچکدام جوابی بآن ندادند. رهبران سازمان « هندو مهاسا بها » که تا آنوقت باشدیدترین کلمات و با زبانهای مختلف به من حمله میبردند اکنون همه کاملاً خاموش ماندند. از طرف مسلمین هم فقط « سر محمد اقبال »^۱ به تصحیح بعضی واقعیات در باره دومین کنفرانس میزگرد که مورد اشاره من واقع شده بود پرداخت اما حتی او هم در باره انتقادات و استدلالات من هیچ چیزی نگفت و خاموش ماند. من در جواب به مقاله او این فکر را مطرح ساختم که یک « مجمع مؤسسان » خواهد توانست در باره مسائل سیاسی و فرقه های یکجا تصمیم بگیرد. بعداً هم یکی دو مقاله دیگر در باره فرقه های مذهبی نوشتم. از نتایج این مقالات خود بسیار خرسند بودم زیرا میدیدم که نه فقط با استقبال فراوان خوانندگان مواجه میشد بلکه در میان مردمیکه میخواستند بشکل منطقی فکر کنند نیز اثر محسوسی میگذاشت.

بدیهی است من هرگز تصور نمیکنم که میتوانم یکباره تمام شهوات و احساساتی

۱. شاعر فارسی سرای و فیلسوف مسلمان هندی که اشعار و افکارش جنبه های عرفانی شدید دارد و از

۱۸۷۳ تا ۱۹۳۸ زندگی کرد - م.

را که در زیر افکار فرقوی نهفته بود از اذهان دور سازم. هدف من آن بود که نشان بدهم رهبران فرقه‌ها با مرتجع‌ترین عناصر هند و انگلستان متفق هستند و در واقع مخالف هر گونه پیشرفت و ترقی سیاسی و مخصوصاً اجتماعی میباشند. تمام درخواستهای ایشان بهیچوجه بامناف توده‌های مردم ارتباطی نداشت. درخواستهای آنها فقط وسیله پیشرفت گروههای کوچکی بود که در رأس فرقه‌ها قرار داشتند.

من میخواستم در موقعی که بازهم زندان در کمینم بود لااقل این حمله منطقی و استدلالی را انجام داده باشم. بنظر من تمام دعوت‌ها و پیامهای مکرری که برای وحدت واتحاد مسلمین و هندوها انتشار مییافت تا وقتیکه علل واقعی تفرقه فهمیده نمیشد کاملاً بوج و بی‌ثمر میماند. منتها بعضی‌ها بودند که ظاهراً تصور میکردند با تکرار دائمی و فراوان آن فرمولهای وحدت واتحاد که بنظرشان اثر سحر آمیزی داشت بالاخره وحدت بوجود خواهد آمد و تحقق خواهد یافت.

برای درک بهتر موضوع اختلافات فرقه‌های مذهبی در هند جالب توجه است که سیاست بریتانیا از دوران قیام ۱۸۵۷ به بعد درباره مسئله فرقه‌های مذهبی مورد مطالعه قرار گیرد. این سیاست اصولاً بر اساس جلوگیری از همکاری هندوان و مسلمانان با یکدیگر و تحریک یک فرقه بر ضد فرقه دیگر قرار داشت.

بعد از سال ۱۸۵۷ انگلستان مسلمانان را بیشتر از هندوان نعت فشار قرار داد. زیرا انگلیسیها مسلمانان را از هندوان مبارزتر و جسورتر میدانستند و تصور میکردند که هنوز خاطرات دوران تسلط ایشان بر هند تازه است و باین جهت خطرناکتر میباشند. مسلمانان هم خودشان را از تعلیمات جدید انگلیسیها دور نگاه میداشتند و به ندرت مقامها و خدمات دولتی را قبول میکردند. باین جهات آنها در نظر انگلیسیها عناصری مشکوک و غیر قابل اعتماد جلوه گر میشدند. در آن زمان هندوها با نرمش بیشتری به آموختن زبان انگلیسی پرداختند و خدمات اداری را پذیرفتند و بنظر میرسید که از مسلمانها مطیع‌تر هستند.

سپس دوران رشد تمایلات ملی فرا رسید. این تمایلات از همان طبقات بالائی و تحصیل کرده‌هایی که بزبان انگلیسی آشنا شده بودند و صحبت میکردند آغاز گشت و طبعاً بهندوها محدود ماند زیرا مسلمانها در آن زمان از لحاظ اطلاعات جدید و آموزش پرورش تازه خیلی عقب مانده بودند. ناسیونالیسم هندوان و تمایلات ملی ایشان در آن دوره بسیار ملایم بود و بهیچوجه جنبه مبارز و شدید و تند نداشت با وجود این بهمان صورتش هم مورد خوشایند دولت بریتانیا نبود و بهمین جهت از این زمان دولت بریتانیا تصمیم

گرفت که برای رقابت با هندوها بیشتر به مسلمانان پردازد و در ضمن سعی کند حتی المقدور آنها را از تمایلات ملی که در هند رشد مییافت دور و جدا نگاه دارد .

در آن موقع فقدان معلومات و آموزش انگلیسی در میان مسلمانان مانع بزرگی برای جلو آمدن ایشان بود و اشکال فراوانی برای آنها تولید میکرد اما کم کم این مانع مرتفع میشد . انگلیسیها با حوصله زیاد به پرورش مسلمانها کمک کردند تا در آینده بتوانند از نیروی آنها استفاده کنند و آنها را بنفع منظورهای استعماری خود بکار برند . در این جریان فعالیت‌های « سرسید احمدخان »^۱ که يك شخصیت ممتاز مسلمان بود بایشان کمک بسیار کرد .

سرسید احمدخان از عقب ماندگی فرقه مسلمانان مخصوصاً از نظر آموزش و پرورش بسیار رنج میبرد و از اینکه میدید مسلمانان در دیده دولت بریتانیا نفوذ و احترام زیاد ندارند متأثر بود . او خود مانند بسیاری از معاصرینش یکی از ستایشگران بریتانیا بود . سفری هم که به اروپا و انگلستان کرد ظاهراً تأثیر عمیقی در او گذاشت . اروپا ، یا بهتر بگوئیم اروپای غربی در نیمه دوم قرن نوزدهم در اوج تمدن خود بود و در حالیکه آقاو ارباب بدون رقیب دنیا بشمار میرفت با تمام خصایصی که موجب عظمت و قدرتش شده بود جلوه میکرد . طبقات بالائی اجتماع اروپا با استفاده از میراث گذشته خود زمام حکومت را در دست داشتند و بر استحکام موقعیت خود میافزودند و از چیزی باکی نداشتند . آن دوران زمان رشد و شکفتگی « لیبرالیسم » و تمایلات آزادمندی بورژوازی بود . ملل اروپای غربی به عظمت خود و به مقدرات بزرگ خویش اطمینان داشتند . بدینقرار اگر هندیانی که در آن موقع با اروپا میرفتند و آن جلوه و شکوه تمدن و قدرت اروپای غربی را میدیدند مفتون و مجذوب آن میشدند در واقع هیچ تعجب آور نیست .

۱ - سرسید احمدخان .. یکی از معروفترین مسلمانان هند در قرن نوزدهم است که بر اثر مساعی او يك نهضت وسیع آموزشی و فرهنگی در میان مسلمانان شروع شد . سید احمد خان يك مؤسسه فرهنگی اسلامی در شهر علیگر تأسیس کرد که اکنون بصورت دانشگاه اسلامی علیگر در آمده است . او در دوران انقلاب ملی هند در سال ۱۸۵۷ و قیام برضد انگلیسیها با عناصر ملی همراهی داشت و به انگلیسیها خدماتی هم انجام داد و باین جهت نشانهای متعدد افتخار و يك مقرری دائم العمر باو هدیه دادند . لقب « سر » (بکسر سین) نیز که بر اسم او افزوده شده است يك لقب اشرافی انگلیسی است که بپاس خدماتش از طرف پادشاه انگلستان باو اعطا شده است . سرسید احمد خان در تاریخ قرن نوزدهم هند و مخصوصاً در بیداری مسلمانان هند بسیار مؤثر بوده است . کتب و تألیفات متعددی هم دارد که بیشتر آنها در زمینه معارف اسلامی است .

سر سید احمدخان بصورت مجلس قانونگزاری هند و عضویت عالیترین شوراهای دولتی هند که با حکومت بریتانیا در هند همکاری داشتند نیز انتخاب گردید . سید احمد خان از ۱۸۶۷ تا ۱۸۹۸ زندگی کرد . م .

عده زیادی از هندیان که با اروپا رفتند در آغاز کار در موقع بازگشت خود ستایشگران جدی اروپا مخصوصاً انگلستان میشدند. اما بتدریج عیوب و نقائص اروپا بهم بچشمشان میخورد. طلسم فریبنده اروپا اثر خود را از دست میداد و آن تعجب و حیرت نخستین از میان میرفت. اما در مورد سرسید احمدخان اثرات نخستین جذبات همچنان دوام کرد و تامدتی دراز باقی ماند. در سال ۱۸۶۹ که از انگلستان دیدن کرد نامه‌هایی بهندمیفرستاد که در آنها احساسات و تأثراتش را بیان میکرد.

در یکی از این نامه‌های خود مینویسد: «... نتیجه تمام این مشاهدات من آنست که هر چند از وضع انگلیسیها در هند و از اینکه نسبت بهندیان با بی‌تربیتی و خشونت رفتار میکنند و آنها را بصورت حیوانات و موجودات پست مینگرند خوشم نمیآید، تصور میکنم که این طرز رفتار آنها از آنجهت است که ما را خوب نمیشناسند. بعلاوه باید اعتراف کنم که آنها در عقاید خودشان نسبت بما زیاد هم اشتباه نمیکند. بدون آنکه بخواهم انگلیسیها را ستایش کرده باشم با کمال صداقت میتوانم بگویم که اگر مردم هند را از بالاترین پائین، چه بازرگانان و چه دکانداران کوچک، چه درس خوانده و باسواد و چه بیسواد، با انگلیسیها مقایسه کنیم، از نظر تربیت و طرز زندگی و درستی و صداقت چنان تضادی باهم دارند که انگار حیوان کثیفی در مقابل انسان شایسته و زیبایی قرار گرفته باشد. انگلیسیها حق دارند که ما را در هند موجودات ابله و وحشی می‌شمارند... آنچه من در اینجادهام و هر روز می بینم بکلی از حدود فکر و تصور یک فرد بومی هند بیرونست... خداوند قادر مطلق تمام شایستگیهای روحی و دنیائی را که باید در یک انسان وجود داشته باشد با اروپا و مخصوصاً با انگلستان اعطا فرموده است.»^۱

هیچ کس نمیتواند پیش از این بریتانیا و اروپا را بستاند و بخوبی پیدا است که «سید» فوق‌العاده تحت تأثیر قرار گرفته است. شاید هم او این کلمات تند و این عبارات شدید و آن تضاد حیرت‌انگیز را برای آن بکار برده است که هموطنان و هم‌مذهبان خود را تکان بدهد و از خواب غفلت برانگیزاند و آنها را وادار سازد که قدمی بجلو بردارند. بنظر او این قدم بجلو میبایست در جهت آموزش و پرورش غربی برداشته شود. زیرا بدون چنین آموزشی افراد فرقه مذهبی او (مسلمانان) بیش از پیش عقب افتاده و بیچاره میشدند. در نظر او داشتن آموزش و پرورش انگلیسی وسیله بدست آوردن مقامات دولتی میشد و مفهوم آن کسب مقام و امنیت و نفوذ و سر بلندی میبود. باین جهت بود که او تمام معانی خود را در راه ترویج این آموزش صرف کرد و کوشید که افراد فرقه خود (مسلمانان)

۱ .. (برداشت مؤلف) - متن بالا از کتاب «تاریخ ناسیونالیسم در شرق» تألیف هانس کوهن (Hans Kohn) نقل شده است.

را در راهی که خود او فکر میکرد بکشاند

سر سید احمد خان بهیچوجه نمیخواست بکارهای دیگر هم پردازد و نیروهای خود را در راههای دیگر صرف و تباه کند. در واقع همین يك هدف و غلبه کردن بر سستی و تردید مسلمانان خودکار بزرگی بود. در نظر او پرداختن به تمایلات ملی و احساسات ناسیونالیستی جدید که بورژوازی و طبقات تحصیل کرده و متجدد هندو تازمه به آن پرداخته بودند کاری بیهوده بود که نیروها را بیجهت تباه میساخت و باین جهت با این تمایلات مخالفت میکرد. البته هندوها که از حیث آموزش و پرورش غربی در حدود نیم قرن از مسلمانان جلو تر بودند میتوانند به انتقاد کردن از دولت پردازند اما او با تمام نیروی خود بهمکاری با دولت پرداخت تا برای برنامه آموزش خود از آن استفاده کند و بهیچوجه نمیخواست با برداشتن يك قدم پیش از موقع این فرصت و این موقعیت را از دست بدهد. بدین جهت بود که او به نهضت «کنگره ملی هند» که هنوز کودکی نوزاد و بسیار جوان بود پشت کرد. دولت بریتانیا هم از اینوضع او بسیار خوشوقت شد و روش او را بامنتهای علاقه مورد تشویق قرار داد.

تصمیم قاطع «سر سید احمد خان» برای صرف کردن نیرویش در راه تعلیمات و پرورش غربی مسلمانان بدون تردید در آن زمان صحیح و بمورد بود، مسلمانان بدون داشتن چنین پرورشی نمیتوانستند نقش مؤثری در بنای ناسیونالیسم جدید هند اجرا کنند و ناچار میبودند در برابر هندوها که از لحاظ پرورش علمی و موقعیت اقتصادی از دیگران جلو تر بودند يك نقش درجه دوم و ثانوی را بعهده بگیرند. از نظر تاریخی و ایدئولوژی هم جامعه مسلمانان هنوز آماده نبود که در نهضت ملی و بورژوازی هند شرکت مؤثری داشته باشد زیرا هنوز بورژوازی و طبقه متوسط در میان مسلمانان توسعه نیافته بود. میتوان گفت که فعالیتهای «سر سید» هرچند هم اعتدالی بنظر میرسید از این نظر در راه صحیح انقلابی قرار داشت. مسلمانان هنوز در يك حالت فتودالی و با افکار عقب مانده فتودالی وضد دموکراسی زندگی میکردند در حالیکه طبقات متوسط و مترقی در میان هندوان کم کم جلو تر آمده با افکار لیبرال اروپایی آشنایی یافته بودند و درباره مفاهیم آزادی فردی و اجتماعی کما بیش مثل اروپائیان فکر میکردند.

در آنوقت هم طبقه مترقی تر هندوها و هم نهضت ترقیخواهانه جدید مسلمانان، کاملاً اعتدالی بودند و به تسلط انگلستان در هند وابستگی داشتند. نهضت اعتدالی سر سید احمد خان در واقع منعکس کننده تمایلات اصلاحی و معتدل طبقه مالکین بزرگ بود که بسیاری از مسلمانان ثروتمند جزو این طبقه بشمار میرفتند. نهضت اعتدالی و اصلاح طلبانه هندوان مظهر تمایلات بورژوازی و طبقات متوسط جدید یعنی صاحبان مشاغل و بازرگانان و

سرمایه دارانی بود که موقعیت جدیدی بدست آورده بودند و باز هم میخواستند آزادیهای بیشتری برای خود و برای توسعه صنایع و بازرگانی کسب کنند تا خودشان از آن سود ببرند. سیاستمداران هندو بدنبال افکار رهبران لیبرالیسم انگلستان مانند «گلادستون» و «برایت» و نظایر آنها میرفتند. در حالیکه تصور نمیکنم مسلمانان چنین نظریاتی داشتند و چنین راهی را دنبال میکردند. ظاهراً آنها بیشتر هوادار اصلاح طلبی نوع محافظه کاران انگلیسی و طبقه مالکین بزرگ انگلیسی بودند. مخصوصاً آنها از «گلادستون» بخاطر آنکه بعزت تمایلات آزادیخواهانهاش تر کهپارادر ماجرای کشتار ارمنیها محکوم میساخت و سرزنش میکرد، نفرت داشتند و از آنجهت که «دیسرائیلی» بیشتر نسبت به تر کهپادوستی نشان میداد، طبعاً آن عده بی که منافعشان چنین اقتضائی داشت از او بیشتر هواداری میکردند و بیشتر خوششان میآمد.^۱

بعضی از نطقها و خطابه های سرسید احمدخان هنوز هم انعکاس شدیدی دارد و عجیب بنظر میرسد. در یکی از نطقهایش که در دسامبر سال ۱۸۸۷ در شهر لکنهوا ایراد شده ظاهراً

۱ - در قرن نوزدهم در انگلستان دو حزب بزرگ وجود داشت یکی حزب محافظه کار و دیگری حزب لیبرال. حزب محافظه کاران از مالکین و اشراف تشکیل میشد و همیشه هوادار حفظ اصول قدیمی بوده است و روشی ارنجایی تر داشته است. حزب لیبرال از طبقات متوسط و بورژوازی یعنی صاحبان صنایع و بانکها و سرمایه داران تشکیل میشد که خواهان آزادیهای بیشتر بودند و نسبت به حزب محافظه کار مرفقی تر محسوب میشدند. در قرن نوزدهم این دو حزب تقریباً به تناوب در انگلستان حکومت کردند و تحولات تاریخی آن قرن بوسیله آنها انجام گرفت. اتفاقاً هر يك از دو حزب در آن قرن يك رهبر بزرگ داشتند. «دیسرائیلی» که بعدها مقام لردی یافت در حزب محافظه کاران و «گلادستون» در حزب لیبرال پیشوایان بزرگی حساب میشدند که در تاریخ انگلستان مقام ممتازی برای خود کسب کرده اند و هر کدام چندین بار نخست وزیر شدند.

لیبرالهای بسیاری از کشورها و از جمله لیبرالها و آزادیخواهان قرن نوزدهم در هند از افکار گلادستون هواداری میکردند و اصلاح طلبان محافظه کار از «دیسرائیلی». اشاره نویسنده کتاب باین موضوع است.

اما موضوع تر کهها و ارمنیها که در متن بآن اشاره شده است چنین است که در اواخر قرن نوزدهم در ترکیه که آنوقت بصورت امپراطوری عثمانی بود حوادث خونینی روی داد و بر اثر تعصبات مذهبی تر کههای مسلمان بارها ارمنی های مسیحی را قتل عام کردند. بطوریکه چندین بار در شهر استانبول و در شهرهای منطقه وسیع آناتولی جویهای خون از کشتار ارمنی ها برآمده انداختند. این کشتارهای مخوف و وحشیانه وجدان تمام آزادیخواهان و لیبرالهای دنیا را بخشم می آورد و از جمله گلادستون بارها اعمال وحشیانه تر کهها را مورد تقییح قرار داد و از ارمنی های مظلوم هواداری کرد. در حالیکه دیسرائیلی و محافظه کاران بعزت تمایلات استعماری و بخاطر نفوذ در امپراطوری عثمانی از تر کهها حمایت میکردند.

مسلمانان جهان هم -- البته مسلمانان غیر شیعه -- که پادشاه عثمانی را خلیفه میشناختند بخاطر تعصبات مذهبی خود از اعمال خشونت آمیز تر کهها هواداری میکردند و از جمله اکثریت عظیم مسلمانان هند نیز که اهل سنت هستند چنین بودند. م.

تمایلات اصلاح طلبانه و اعتدالی «کنگره ملی هند» را که در همان زمان جلسه سالیانه خود را منعقد ساخته بود مورد انتقاد قرار میدهد. در آن نطق میگوید: «... اگر دولت (بریتانیا) با افغانستان می جنگد یا برای تسخیر برمه اقدام میکند بها مربوط نیست که از سیاستهای او انتقاد کنیم... دولت شورائی برای بوجود آوردن قوانین ساخته است.. برای این شورا بهترین و شایسته ترین صاحبان مقامات رسمی را در استانهای مختلف که با دستگاه دولت و زندگی مردم آشنائی کامل دارند انتخاب کرده است. همچنین جمعی از «خردمندان» که موقعیت ممتاز اجتماعی داشته اند و دارند در این مجمع شرکت میکنند. ممکن است بعضیها پرسند که چرا باید اشخاصی بدون ملاحظات شایستگی و لیاقت واقعی و فقط بملاحظه موقعیتهای اجتماعی خود برای عضویت این مجمع انتخاب شوند؟... من از شما میپرسم آیا اشراف ما حاضرند که مردی از طبقات پائین، هر قدر هم که تحصیل کرده و دانشمند باشد و شایستگی و لیاقت داشته باشد، در موقعیتی قرار بگیرد که بالاتر از آنها شمرده شود و بتواند قوانین و مقرراتی وضع کند که در زندگی و دارائی و مالکیت ایشان مؤثر واقع شود؟ هرگز!... در صورتیکه نایب السلطنه کاملاً میتواند یک مرد اصیل و تربیت شده از خانواده های اشرافی را بعنوان همکار خود برگزیند و با او همچون برادر رفتار کند و او را برای قبول کارهایی که برای اشراف و نجبای انگلستان مناسب است دعوت کند... آیا ما میتوانیم بگوئیم که دولت در روشی که برای قانونگذاری وضع کرده است به افکار عمومی مردم توجهی ندارد؟ و آیا میتوانیم بگوئیم که ما در تهیه قوانین شرکت نداریم؟ مسلماً نه.»^۱

این نطق در واقع بیان کننده «دموکراسی اسلامی» در هند است. تصور نمیشود که امروز حنی «تعلقه داران اوده» و مالکین بزرگ ایالات «اگره» و «بیهار» و «بنگال» هم که مخالفین سرسخت کنگره و ارتجاعی ترین طبقات هستند چنین حرفهایی بگویند. در حالیکه سرسید احمدخان چنین اظهاراتی کرده است. در حقیقت باید گفت که او در بیان چنین نظریات بهیچوجه تنها نبوده است زیرا متأسفانه حتی بسیاری از اظهارات سران کنگره ملی هند هم اکنون بهمین اندازه عجیب و حیرت انگیز جلوه میکنند.

چنین بنظر میرسد که در اواخر قرن نوزدهم و در آن موقع که سرسید احمدخان چنین اظهاراتی میکرد مسئله هندوان و مسلمانان از نظر سیاسی و اقتصادی بقرارد زیر بود: طبقه متوسط که امکانات بیشتری داشت و در حال رشد و تکامل بود بیشتر از هندوان تشکیل میشد و تا اندازه بی در برابر تمایلات طبقه قنودال و مالکین بزرگ که بیشترشان مسلمان بودند قرار میگرفت و مقاومت میکرد. مالکین بزرگ «هندو» اغلب با طبقات متوسط و بورژوازی

۱ - (بازداشت مؤلف) - از کتاب «تاریخ ناسیونالیسم در شرق» تألیف «هانس کوهن» اقتباس شده است.

هندو روابط نزدیکی داشتند و باین جهت در این مبارزه طبقاتی بیطرف میماندند و یا از آنجهت که تحت نفوذهای مالی طبقه متوسط و سرمایه داران بورژوازی بودند حتی از این طبقه هواداری هم میکردند. انگلیسیها هم مثل همیشه در طرف عناصر فتودال و مالکین بزرگ قرار می گرفتند و از آنها حمایت میکردند. در هر دو طرف چه در میان مسلمانان و چه در میان هندوان هنوز توده های مردم و طبقات متوسط پائین، یعنی خورده بورژوازی بهیچوجه بحساب نمی آمدند.

نفوذ کلام و شخصیت نیرومند و ممتاز سرسید احمدخان در مسلمین اثر میگذاشت. و «کالج علیگر»^۱ مظهر نمایان امیدها و آرزوهای ایشان بود. وقتی که دوران يك تحول فرا میرسد ممکن است که يك عامل مثبت تحریک کننده هم بزودی ارزش خود را از دست بدهد و حتی بصورت يك ترمز و يك عامل منفی و متوقف کننده در آید. لیبرالهای مانوئه نمایان این حقیقت هستند. آنها اغلب بما میگویند که و ازین حقیقی سنت های قدیمی کنگره میباشد و ما عناصری که بعدها به کنگره پیوسته ایم و تمایلات تندتر و مترقیانه تری داریم مداخله گران و بدعت گزارانی بیش نیستیم که به سنت های قدیمی اعتنائی نداریم. این حرف کاملاً صحیح است. اما آنها فراموش میکنند که دنیا دائماً در حال تغییر و تکامل است و سنت های قدیمی کنگره هم مانند برف های سالهای پیش از میان رفته است و فقط خاطره آنها بجا مانده است. بهمین قرار پیام و نظریات سرسید احمد خان نیز هر چند در زمان خود او ممکن است ضروری و مفید بوده باشد اما نمیتواند هدف نهائی و ایدآل اساسی يك جامعه مترقی امروزی قرار گیرد. بسیار محتمل است که اگر او در زمان نسل بعد از خود بدنیآ آمده بود خودش نیز نظریات و عقاید دیگری برخلاف آنچه در زمان خود گفته بود اظهار میداشت.

بعضی رهبران دیگر مسلمان هنوز هم میخواهند روش و نظر قدیمی سرسید احمدخان را سرمشق قرار دهند و آنها را در مورد شرایط تغییر یافته امروزی نیز بکار برند. پیروزیها و موفقیت هایی که سرسید احمدخان بدست آورد و احترام نیمه مذهبی که پس از مرگ او برای خاطر هاش قائل شده اند مانع آن شده است که دیگران از معتقدات او تجاوز کنند. متأسفانه مسلمین هند مردانی شایسته هم نداشتند که بتوانند پس از سرسید احمدخان راه های جدیدی پیش پای ایشان بگذارند.

کالج علیگر کارهای مهمی انجام داد. عده زیادی مردان لایق را پرورش داد. تمایلات طبقه تحصیل کرده مسلمان تغییر کلی یافت اما کسانی که در محیط آن کالج پرورش یافتند

۱ - مؤسسه ای که از طرف سرسید احمدخان تأسیس شد و اکنون بصورت دانشگاه اسلامی علیگر باقیست. سرسید احمدخان برای تأسیس این مؤسسه زحمت بسیار کشید. در اواخر عمر خود از خدمات دولتی هم کناره گرفت و تمام کوشش خود را برای تکمیل و توسعه آن بکار برد - م.

دیگر نتوانستند خود را از چهار دیوار همان تعلیمات و همان افکار محدود بیرون بکشند و جلوتر بروند. یک نوع روحیه فتودالی در آن محیط غلبه داشت و تمام هدفها و آرزوهای بلند پرواز دانشجویان آن از حدود بدست آوردن یک مقام دولتی دورتر نمیرفت. در یک دانشجوی این کالج میل برداختن به حوادث و ماجراهای بزرگ و آرزوی دست یافتن به آسمانها و ستارگان وجود نداشت. همینقدر که میتوانست مثلاً یک پست معاونت اداره دادائی برای خود بدست آورد خوشحال و راضی میشد. غرور او در این بود که یکی از افراد «دمو کراسی بزرگ اسلامی» است و بنشانه این افتخار بزرگ یک فینه سرخ بر سر میگذاشت که آنرا فینه ترکی مینامید. در حالی که خودتر کهاهم بزودی این کلاه بیمعنی را دور انداختند. بدینقرار همینقدر که بنظر خود حقوق غیر قابل انتقال و مسلم خود را در این نوع دمو کراسی بدست میآورد باین دلخوش بود که نانی میخورد و با سایر برادران مسلمان خود نمازی میخواند. او دیگر بهیچوجه به تحولات عالم وجود و تغییرات سیاسی و تحقق یک دمو کراسی سیاسی در هند فکر نمیکرد^۱.

این نظر محدود و این کوتاه بینی و فکر کردن بمشاغل دولتی بدانشجویان مسلمان دانشگاه علیگر و جاهای دیگر محدود نبود. این فکر در میان دانشجویان هند و نیز بهمین اندازه رواج داشت و در آنها هم طبعاً روح و شوق برداختن به ماجراهای بزرگ بسیار کم بود. اما مقتضیات زمان و موقعیتهای خاص ایشان را بجزایانات بزرگ میکشانند زیرا تعداد آنها بیش از مقامات دولتی بود و در نتیجه تمام افراد طبقه تحصیل کرده مقامهایی مناسب خود بدست میآوردند و ناراضی میشدند و از این راه بنهضت انقلابی ملی کشیده میشدند و این طبقه بودند که ستون فقرات نهضت را تشکیل میدادند.

هنوز مسلمانان هند تحت تأثیر خاطرات و سرمشقههای سرسید احمدخان قرار داشتند و هنوز تأثیر فعالیتها و پیامها و نظریات او در ایشان ضعیف نشده بود که حوادث و هیجانات سالهای آغاز قرن بیستم برضد تسلط خارجیان روی داد و دولت بریتانیا توانست از روحیه ملی که در ایشان بوجود آمده بود استفاده کند و میان ایشان و نهضت ملی هند که اکنون

۱ - در آئین هندو طبق سنن مذهبی طبقات مجزا از یکدیگر وجود داشت که با هم آمیزش نداشتند. برهمنان عالیترین طبقات بودند و نجسها یا اینترین آنها. مذهب اسلام از این جهت که همه را از نظر مذهبی برابر و برادر میشمرد نسبت به مذهب هندو مترقی تر بود. و مسلمانان هند مخصوصاً تصور میکردند که بکنوع دمو کراسی اسلامی دارند. این دمو کراسی البته جنبه معنوی و مذهبی داشت نه جنبه های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی زیرا در جامعه مسلمان هم فقیر و غنی حتی از نظر قوانین برابر نیستند. دمو کراسی و برادری اسلامی که در متن اشاره شده منظور همان جنبه های روحانیست که مسلمین طبق جمله معروف «اما المؤمنون اخوه» خود را با هم برادر و

باصدای رساتر و صورت جدی تر فریاد اعتراض خود را بر ضد تسلط خارجی بلند کرده بود جدائی بیندازد و شکافی ایجاد کند .

« سروالانتین چیرول » در سال ۱۹۱۰ در کتاب خود بنام « هند نا آرام » نوشته است : « با کمال اطمینان میتوان گفت که رویه پرفته مسلمانان هند هرگز با اندازه امروز منافع و تمایلات خود را با تحکیم و دوام تسلط بریتانیا پیوسته و مربوط نمیدیدند . » اما در سیاست پیشگویی کردن کار خطرناکیست و اغلب ممکن است پیشگوییها نادرست در آید . نظر سروالانتین چیرول درباره مسلمانان هند نیز زیاد درست نبود زیرا هنوز پنج سال از نوشته او نگذشته بود که طبقه تحصیل کرده مسلمانان با کمال کوشش بجاهدیت پرداختند تا زنجیرهای اسارت خود را پاره کنند و خود را در کنار نهضت ملی کنگره قرار دهند . در ظرف مدت ده سال مسلمانان هند عقب ماندگی خود را جبران کردند و توانستند در نهضت ملی کنگره مقام شایسته خود را بدست آورند و حتی در رهبری آن شرکت کنند اما باید در نظر داشت که این ده سال سالهای پرماجرایی بود . جنگ بزرگ فرار سیده و گذشته بود و دنیائی درهم شکسته و ویران را در پشت سر خود بجا گذارده بود .

معهدنا ظاهراً « سروالانتین چیرول » رویه پرفته کاملاً حق داشت که درباره مسلمانان هند چنان نتایجی را استنباط کند . در نهضت مسلمانان در آنوقت « آقاخان » در نقش رهبری قرار داشت . خود این واقعیت نشان میداد که جامعه مسلمانان هنوز با سنتهای فتووالی ارتباط استواری دارد زیرا آقاخان يك رهبر « بورژوا » نبود . او يك پرنس بسیار ثروتمند بود که در عین حال ریاست یکی از فرقه های مذهبی راهم بعهده داشت . و بعلمت ارتباطات بسیار نزدیکی که با طبقات حاکمه انگلستان داشت در نظر دولت بریتانیا « شخص مورد توجه و اعتماد » بود . آقاخان تحصیلات عالی و کاملی داشت و بیشتر عمر خود را در انگلستان میگذراند . زندگی او بزندگان مالکین و اشراف بزرگ انگلیسی شبیه بود که خود را با سنن قدیمی و با ورزش مشغول و سرگرم میداشتند . بدینقرار از نظر شخصی و فردی او بهیچوجه در دایره تنگ و عقاید خشک مذهبی محدود نبود . وجود او در رأس جامعه مسلمانان مفهومش این بود که مالکین بزرگ مسلمان و بورژوازی جوان مسلمان که در حال رشد بود هر دو در يك صف و در کنار دولت بریتانیا قرار میگرفتند . در واقع در آنوقت مسئله عقاید مربوط به فرقه های مذهبی از حیث اهمیت در درجه دوم قرار داشت و این مسائل بخاطر منافع پراهمیت تر دیگری پیش کشیده میشد .

« سروالانتین چیرول » مینویسد که آقاخان به « لرد مینتو » نایب السلطنه میگفت « نظر مسلمانان در مورد وضعی که از تجزیه و تقسیم بنگال پیش آمده اینست که مبادا امتیازات سیاسی عجولانه ئی به هندوان داده شود که زمینه را برای تسلط و قدرت ایشان